Kh\_Osool\_SMJS\_980913

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۳ آذر ۹۸

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

مبحث لاضرر

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

این مفهومی که اینجا مورد نظر هست مفهوم به نحو سالبة جزئیه و مفهوم اصطلاحی که سالبة کلیه هست. می‌خواهید بگویید در بعضی موارد حتی مفهوم به نحو سالبة جزئیه هم وجود ندارد.

نکتة دوم اینجاهایی که ظاهر دلیل این هست که در اصل حکم دخالت دارد، نه در مرتبة تأکید و امثال اینها.

شاگرد: ما باشیم و همین درست است. ولی آن معهودیتی که استفاده کردیم از ادلة دیگر، بخواهیم آن معهودیت را جمع کنیم با این روایت، جمع عرفی‌اش

استاد: نه جمع عرفی‌اش. حالا بعد صحبت می‌کنیم

معهودیت ربطی به این بحث‌ها ندارد. بحث سر این هست که این در جایی که شخص. دو تا حکم جداگانه. یک حکم این است که ذاتاً شخص حق ندارد آب خودش را منع کند. این در مورد آب غیر مملوک است. یک بحث این است که شخصی که آب مملوکش هم اگر منشاء ضرر به دیگران باشد حق منع ندارد. این قسم دوم را چیزی نداریم که بگوییم حتماً

شاگرد: احتمالی که دیگر عقلا نتوانند به آن. فهم زمان صدور، ولو به ضمیمة اصالة ثبوت الظهور کشف کنیم. احتمال جدی دارد به خاطر معهودیت

استاد: اینجور نیست. همچین احتمالی نیست. و این احتمالات هم مضر نیست. اگر قرار باشد اینجور احتمالات مضر باشد. مرحوم آقای صدر این را، بعضی‌ها مطلب تمام نیست. اینکه هر جا احتمال معهودیت بدهد، نشود به اطلاق تمسک کرد. مطالب مسئلة تامی نیست. عقلائاً اینطور نیست. اصالة الثبات اینطور نیست که در اینجور موارد جاری نشود. اصالة الثبات اینجور جاها هم جاری می‌شود ولو نکتة اصالة الثبات این هست که لولا ذلک لم یستقم للمسلمین سوقا.

مرحوم شیخ یک تعبیری دارد غالب اصول عقلایی منشائشان انسداد است. همینجور هم هست.

بحث سابق دیگر تمام شد.

روایت بعدی روایتی هست که، در بحث سابق نکته‌ای بگویم یادم رفت.

روایت چهارم بحث حدیث هدم الحائض است. قاضی نغمان مصری در دعائم الاسلام آورده:

حائلا روینا عن ابی عبدالله علیه السلام انه سئل روینا.

یعنی جعلنا راویا. دیگری یک روایت برای ما نقل می‌کند ما را راوی قرار می‌دهد. روینا یعنی دیگری را برای ما نقل کرد و ما را راوی قرار داد، ما به این شایستگی قرار داد که بتوانیم اینها را روایت کنیم. این روینا درست است. که ناظر به مرحلة تحمل روایت است. یعنی ما آن دو دستگی دیگران متحمل این روایت شدیم.

روینا عن ابی عبدالله علیه السلام انه سئل عن جدال الرجل و هو سترةٌ بینه و بین جار سقط فامتنع من بنیانه.

یک دیواری دارد دیوار برای این است نه برای همسایه. ولی همسایه به دلیل اینکه این دیوار وجود دارد خودش دیوار نزده. دیوار ساقط شده نمی‌خواهد دوباره دیوار را بسازد. بنابراین به وسیلة اینکه این کار انجام شده آن همسایه به زحمت افتاده.

قال لیس یجبر علی ذلک الا ان یکون وجب ذلک لصاحب دار الاخری لحق او شرط فی اصل البیع. مگر اینکه یک حقی نسبت به این دیوار داشته باشد یا نسبت به اینکه ملزم باشد که اگر دیوار خراب شد دوباره دیوار را بسازد، شرط ضمن عقدی باشد آن حرف دیگری است.

به این کاری گفته نمی‌شود لکن یقال لصاحب منزل استر علی نفسک فی حقک ان شئت. تو سختت است که همینجوری بدون دیوار خانه‌ات مشخص باشد، خودت مشکل را حل کن. دیوار بزن یا هر کاری بکن به وسیله‌ای خود را. حقک یعنی در زمین خودت استر نفسک، اگر دلت می‌خواهد سختت است که دیده بشوی، یک دیوار بزن یک کاری بکن پرده بزن، یک کاری بکن که دیگر دیده نشود.

قیل له فان کان له جدا لم یسقط و لکنه هدمه او اراد هدمه اضراراً بجاره لغیر حاجته الی هدمه.

یک موقعی هست هیچ کاری ندارد فقط می‌خواهد همسایه را اذیت کند. به خاطر اذیت همسایه. حالا یا ساقط شده یا می‌خواهد ساقطش کند.

قال لا یترک

اجازه نمی‌دهیم که این دیوارش را خراب کند و به همسایه اذیت برساند.

و ذلک رسول الله صلی الله علیه و آله قال لاضرر و لاضرار و ان هدمه کل فعن یبنیه.

آقای سیستانی می‌فرمایند که در مورد این روایت چند جهت بحث هست. جهت اولی در مورد مصدر این کتاب هست. مصدر این کتاب، کتاب دعائم الاسلام قاضی نغمان مغربی است که در سال ۳۶۳ از دنیا رفته، از علمای اسماعیلیه بوده و خدمتگزار دولت فاطمیه بوده، ۹ سال به مهدی مؤسس دولت فاطمی خدمت کرده و این کتاب دعائم الاسلام را به دستور معز، ایشان ننوشته ولی آنجور که نوشتند به دستور معز نوشته شده. و اشاره دارند که در زمان معز قانون رسمی حکومت فاطمی بوده حتی تا جایی که می‌گویند بعضی‌ها کتاب دعائم الاسلام را اصلاً معز نوشته. بعضی از اسماعیلی‌ها مدعی هستند مؤلفش معز است، در بعضی چیزها مطرح می‌کنند که این کتاب را قاضی نغمان عرضه می‌کرده به معز و تأیید معز را می‌گرفته هر حدیثی در این کتاب وارد می‌کرده. در کلمات هست.

حاجی نوری در خاتمة مستدرک که مفصل بحث می‌کرده این مطالب را آورده.

ایشان می‌گوید که بعضی‌ها توهم کردند که قاضی نغمان از رجال شیعه هست. یک شبهات ضعیفه‌ای را هم اینجا آوردند که ما در جای خودش نسبت به آنها جواب دادیم و احادیث دعائم الاسلام همگی مرسل هست. آن هم نه مثل مرسل شیخ صدوق که یک نفر دو نفر از روات را ذکر می‌کند، راوی آخر را ذکر می‌کند. نه، حتی اسم راوی آخر را هم ذکر نمی‌کند. اقتصار می‌کند به اسم معصوم علیه السلام. در کتاب مستدرک حاجی نوری روایات این کتاب را درج کرده. ایشان می‌فرماید مصادر این کتاب همان مصادر شیعة امامیه هست و کسی این کتاب را مراجعه کند متوجه می‌شود که در نقل روایات به مصادر آنها اعتماد کرده تا جایی که حتی بعضی از روایات مربوط به امام جواد بوده، قاضی نغمان آن را آورده توهما اینکه مراد امام باقر علیه السلام هست. چون قاضی نغمان اسماعیلی بوده تا امام صادق علیه السلام مطالب را نقل می‌کند. بعد از امام صادق مطالبی را نقل نمی‌کند. اینکه حاجی نوری تصور کرده که قاضی نغمان امامی بوده و حق را در ستار تقیه بیان کرده، روایاتی را که مربوط به امام جواد علیه السلام بوده با تعبیر ابی جعفر آورده و به این جهت که ایهام کند که مراد امام باقر علیه السلام هست در حالی که مراد امام جواد هست.

ایشان می‌گوید نه اصلاً اشتباه کرده، تصور کرده که آن روایت مربوط به امام جواد نیست. روایت مربوط به امام باقر علیه السلام هست. اینها منشاء اشتباهش شده.

ایشان می‌فرماید که ظاهراً علتی که باعث شده که قاضی نغمان از منابع امامیه مطالب را نقل کند این است که اسماعیلیه قبل از تشکیل دولت بیشتر یک جنبة سیاسی و جنبة تبلیغات اجتماعی داشتند به عنوان، چون حکومت تشکیل نداده بودند نیازمند یک قانون و مقررات و امثال اینها نبودند. بعد از اینکه حکومت تشکیل می‌دهند چون کتابی در گذشته‌شان نبوده مجبور بودند برای تدوین یک آیین نامه و دستور اجرایی بروند از کتاب‌های فرقه‌های دیگر اقتباس کنند.

در پرانتز به تناسب گویم: داستان جالبی است. اول که می‌خواستند در ایران قانون مدنی را تدوین کنند یک طرحی به مجلس داور رئیس دادگستری بوده. داور طرحی را زمان رضا شاه به مجلس می‌دهد برای اینکه یک خارجی را دعوت کنند بیاید برای تدوین قانون مدنی براساس چیزهای اروپا. در مجلس این قانون که مطرح می‌شود متأسفانه روحانیون ما که در مجلس بودند هیچکدامشان اعتراض نمی‌کنند. آن که اعتراض می‌کند مصدق هست. مصدق اعتراض می‌کند و می‌گوید من منتظر بودم آقایان روحانی که در مجلس هستند اعتراض کنند. چون آقایان چیزی نگفتند من اعتراض می‌کنم. ایشان اعتراض می‌کند که اینکه ما بیاییم یک قانون را از یک کشور دیگر بیاوریم تدوین کنیم برای جایی هست که خود آن کشور قانون نداشته باشد. مملکت ما شیعه است، فقه امامی اینجا حاکم است و خودش قانون دارد. وقتی خودش قانون دارد چه معنا دارد که بخواهیم از قانون اروپایی قانون تدوین کنیم. و مفصل صحبت می‌کند. داور هم گوش می‌کند. داور بعد از اینکه تمام می‌شود بعد می‌گوید اگر این آقایی که می‌خواهید بیاورد می‌خواهید که ترجمه کند چیز اروپایی را من خودم بهتر از آنها بلدم ترجمه کنم. اگر می‌خواهید که یک حقوقدان برجسته‌ای باشد که خودش بخواهد قانون تدوین کند، ما قانون داریم نیازی به تدوین قانون اجنبی نداریم. داور این مطلب را قبول می‌کند و بعد یک گروهی تشکیل می‌شود که دکتر فاطمی که بیمارستان مرحوم فاطمی قم هم از باقیات الصالحات او بود، مهمترین شخصی که برای تدوین قانون مدنی زحمت کشیده بود او بود. جزء قضات عالی رتبة آن دوره بود.

علی ای تقدیر قرضم این است که این یک اصل طبیعی است که وقتی یک جایی خودش قانون ندارد مجبور می‌شود از جای دیگر قانون بگیرد.

بحث اسماعیلی هم همین بودند. چون خودشان فقهی در تاریخشان نداشتند، مجبور بودند برای تدوینشان به چیزهای دیگر متمسک بشوند. امامیه را نزدیک‌تر دیدند به آن چیزی که مناسب هست برای قانون، تا عامه. این است که از روی منابع شیعی به تدوین این قانون دست یازیدند.

آقای سیستانی در ادامه نکته‌ای را اشاره می‌کنند که این از جهت سندی دو تا اشکال دارد. یکی اینکه قاضی نغمان وثاقتش برای ما ثابت نشده. نکتة دوم اینکه کل سندهای کتاب مرسل است. اصلاً سند ندارد که ما بخواهیم به این سندها اعتماد کنیم.

اینجا یکی دو تا نکته در دنبال کلام ایشان عرض کنم.

قاضی نغمان را مرحوم حاجی نوری در خاتمة مستدرک مفصل بحث کرده در مورد مذهبش.

دوستان این را مطالعه کنند، بحث ایشان را فردا در کلاس راهنما بعضی نکاتش را آنجا طرح می‌کنیم. در کلاس نمی‌خواهم وارد همة نکات آن بحث بشوم. فکر کنم یک بار مفصل اشاره کردم. ولی حالا به مختصری به بعضی نکات اشاره می‌کنم که شاید یک مقداری فی الجمله تناقض، حرف‌های دیگری هم غیر از حرف‌های سابق در این بحث باشد.

به نکات اصلی این بحث اشاره می‌کنم.

حاجی نوری به یک سری ادله‌ای تمسک کرده برای اینکه قاضی نغمان شیعه بوده واقعاً ولی به خاطر تقیه به مذهب خودش اعتراف نکرده ولی در ستار تقیه یک جوری حرف‌ها را هم منتقل کرده.

اصل این مطلب که قاضی نغمان واقعاً به صحت مذهب امامیه معتقد باشد احتمال دارد. احتمالش جدی است. حاج آقا می‌فرمودند که قاضی نغمان با آن ملایی پذیرفته باشد امامت امثال معزّ فاطمی و آن چیزها خیلی مستبعد است که اینها واقعاً باور داشته باشند به صحت امامت اینها. ولی عمده‌اش این است که مجرّد علم اینکه علم باطنی داشته باشند کافی نیست طرف را، باید اقرار خارجی هم ازشان صادر شده باشد. و ما اقراری از اینها نمی‌بینیم. مرحوم علامة حلی در یکی از کتاب‌هایش این را من روضات الجنات را مرحوم آقای روضاتی شروع کردند چاپ کردند، یک جلد از روضات را هم چاپ کرده بودند. من در حواشی ایشان آنجا به یک تناسبی این مطلب را دیدم که از علامه حلی نقل کردند. می‌گوید من از علمای اهل تسنن باور نمی‌کنم کسی به مذهب حق در باطن نرسیده باشد ولی این همه اوقاف و رواباط و اموالی که برای هر مذهبی قرار داده شده که هر کسی از آن مذهب باشد می‌تواند از این اموال استفاده کند همین‌ها کافی است برای اینکه حاضر نشوند حقی را که در باطن به آن رسیدند به آن اقرار کنند.

علی ای تقدیر این یک نکته‌ای هست.

ما بحثمان سر اینکه باطناً به حق رسیده یا نرسیده نیست. بحث این است که ببینیم خارجاً آیا یک اقراری نسبت به امامت اینها دارد یا ندارد؟

نکتة دوم اینکه ما در مورد قاضی نغمان قفط نباید دعائم الاسلام را محور قرار بدهیم.

مهم‌تر از دعائم الاسلام یک سری کتاب‌های دیگری هست که این کتاب‌ها را باید محور قرار بدهیم. یک کتابی دارد به نام الارجوزة المختارة. ارجوزة مختاره مذاهبش را در آن تصریح کرده. شعر هست. تمام دیدگاه‌های فاطمی‌ها و ائمه‌اش در آن آمده. این کتاب چاپ شده و موجود است. بنابراین ما فقط بحث دعائم الاسلام را نباید محور قرار بدهیم.

نکته سوم اینکه در ادامة همین نکتة دوم است آن این است که مرحوم محدث نوری اشاره می‌کند که کأنّ اسماعیلیه یک عقاید باطلی دارند در دعائم الاسلام از این عقائد باطل هیچ عین و اثری نیست. اسماعیلی و امثال اینها.

بعد ایشان ارجاع دادند برای شناخت عقاید فاسد اسماعیلیه، یکی به کتاب فرق الشیعة نوبختی، یکی به کتاب تبصرة العوام است. که ایشان مربوط به سید مرتضی رازی دانسته. تبصرة العوام برای سید مرتضی رازی نیست. حاج آقا در مورد مؤلف تبصرة العوام یک بحث‌هایی فرموده بودند که در رد این. بعد از مقالة حاج آقا در مورد مؤلف تبصرة العوام مؤلف تبصرة العوام مشخص شده و با مشخصات الآن تقریباً روشن شده که تبصرة العوام کی است، الآن خصوصیاتش را یادم رفته. یک کتاب دیگری دارد، آن کتاب نسخ خطی‌اش مؤلف را مشخص کرده و حالا اینکه سید مرتضی رازی یا بدتر از آن سید مرتضی علم الهدی باشد این حرف‌هایی است که در دنیای تحقیق رد شده است.

ایشان برای به دست آوردن مذهب اسماعیلیه مراجعه کرده به فرق الشیعه نوبختی و تبصرة العوام و اینها. این درست نیست مراجعه کردن به این کتاب‌ها. در مورد فرق الشیعة نوبختی، فرق الشیعه خیلی قبل از قاضی نغمان است. نوبختی حدود ۳۰۰ هست. قاضی نغمان ۳۶۳ از دنیا رفته و ۵۰، ۶۰ سال. در این فاصله اسماعیلیه خیلی تفاوت کردند. اسماعیلیه قبل از تشکیل دولت فاطمی در دوران سِرّ بودند و مذهبشان جنبة باطنی‌اش چشمگیر بوده، به فقه و فقاهت اعتناد نداشتند، با تشکیل دولت اصلاً مذهبشان را بازسازی می‌کنند. یک نوع بازسازی مذهب که بازسازی‌اش هم توسط همان قاضی نغمان انجام می‌شود.

ما برای شناخت دیدگاه اسماعیلیه‌ای که دولت فاطمی ازش حمایت می‌کنند نباید مصادری که قبل از دولت فاطمیه، اسماعیلیه را معرفی می‌کنند به آنها مراجعه کنیم.

بحث تبصرة العوام آنها هم خیلی قابل استناد نیست چون اسماعیلی‌ها فرقه‌های مختلفی بعداً پیدا می‌کنند. اینها خیلی وقت‌ها دیدگاه یک فرقه را بر همة فرقه‌ها اختصاص می‌دهند. به خصوص در دورة بعد از قاضی نغمان نزاریه و مستعلیه۲۵:۲۰ دو تا فرقة جدا می‌شوند که نزاریه ظاهراً باطنی هستند، مستعلیه ظاهری هستند. خیلی وقت‌ها تبصرة العوام دیدگاه‌های اسماعیلیه‌ای که در ایران مطرح بودند که اینها باطنی بودند، حسن صباح و آن تیپ‌ها را منعکس می‌کند. و اینها دیدگاه‌های اسماعیلیه مصر نیست. اسماعیلیه‌های مختلف دارد. یک مقداری برای شناخت دیدگاه‌های هر فرقه‌ای منهای اینکه به هر حال خود اصحاب فرقه بهتر دیدگاه‌های خودشان را منعکس می‌کنند تا دیگران. منهای این بحث. باید دید که خیلی وقت‌ها فرقه‌ها شاخه‌های مختلفی دارد و دیدگاه‌های که یک شاخه هست نباید به شاخه‌های دیگر تسری داد. و از این سبک یعنی بحث مفصلی ایشان دارد در مورد دیدگاه‌های اسماعیلیه، آن دیدگاه‌های همة اسماعیلیه نیست. بعضی‌هایش اسماعیلیة قبل از فاطمیه است. اسماعیلیه بعد از فاطمیه هم این دیدگاه‌ها، دیدگاه‌های عمومی‌شان نیست. نمی‌شود با آن اسماعیلی بودن قاضی نغمان را چیز کرد.

شاگرد: خود معز تأیید کردند.

استاد: بله، عرض می‌کنم. یعنی در واقع اینکه قاضی دعائم الاسلام به هر حال قانون اساسی رسمی دولت فاطمی بوده که حاجی نوری هم همین را آورده. حاجی نوری به این اشاره شده که

شاگرد: دلیل است که معز هم شیعه بوده

استاد: نه اینها معز دیگر اینها را.

در آخر این بحث‌های دعائم الاسلام چیزهایی در مورد این آورده و مفصل به این نکته‌ها اشاره کرده. خیلی بحث مفصلی است، نکات قابل استفاده در بحث ایشان زیاد هست. بعضی جاهایش اگر مراجعه بکنید اواخرش. قدیم نگاه کردم نکاتی در مورد این دارد که این کتاب اصلاً کتابی بوده دعائم الاسلام که برای حفظ کردنش جایزه تعیین کرده بودند. کتاب رسمی اینجوری بوده که کتاب درسی اینها بوده. برای شناخت مذهب فاطمیة مصر بهترین چیز خود همین کتاب است. طرف اسماعیلی نیست. ما از کجا می‌توانیم دیدگاه اسماعیلی را تشخیص بدهیم خود این کتاب دعائم الاسلام بالاترین وسیله برای شناخت مذهب اسماعیلیه هست.

اما از این سبک بحث‌های که ایشان وارد شدند در می‌گذریم. ۲، ۳ تا نکتة اساسی ایشان ذکر می‌کند، آنها را یک مقداری سابقاً هم عرض کردم ولی مطالب سابقم را تکمیل کنم، اینکه مرحوم حاجی نوری سه تا روایت ذکر می‌کند برای اینکه بگوید که این روایت‌ها برای امام جواد علیه السلام هست و ایشان این را به عنوان امام باقر علیه السلام با عنوان ابی جعفر نقل می‌کرده و مخاطبین را به این تخیل انداخته که مراد از ابی جعفر امام جواد علیه السلام نیست امام باقر هست.

روایت اولی که نقل می‌کند ایشان می‌گوید ففی کتاب الوصایا عن ابن ابی عمیر انه قال کنت جالس علی باب ابی جعفر علیه السلام.

این اشتباه، همچین که در حاشیة این کتاب اشاره می‌کند اشتباه نسخة کتاب چیز هست. نسخة کتاب دعائم الاسلام هست که دست قاضی نغمان بوده. در نسخة چاپی به جای ابن ابی عمیر حکم بن عتیبه۲۹:۴۹ هست همین روایت در کافی، تهذیب، فقیه اینها وارد شده. همه جا حکم بن عتیبه هست. حکم بن عتیبه راوی از امام باقر علیه السلام است. در خود این روایتی هم که ایشان نقل می‌کند در ادامه‌اش امام علیه السلام می‌گوید یا حکم. در خود همین روایت ادامه‌اش یا حکم دارد. چطور شده که حکم بن عتیبه اشتباه شده به ابن ابی عمیر نمی‌دانم. به هر حال این روایت، روایتی هست که ناشی از غلط نسخه است.

روایت دوم، روایتی هست که علی بن مهزیار راوی‌اش هست در کافی تهذیب و فقیه عن ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام. ایشان می‌گوید عن بعض اصحابه کتب الیه أنّ فلاناً ای طالعةً، عبارت را نقل می‌کند.

شاگرد: در دعائم ابن ابی عمیر؟

استاد: بله، در دعائم چاپی هم به جای ابن ابی عمیر، حکم بن عتیبه است. نسخه‌ای که از ایشان در اختیار صاحب مستدرک بوده ابن ابی عمیر به شکل محرّف به جای حکم بن عتیبه آمده، طبیعتاً ایشان ابی جعفر مراد امام باقر تلقی شده.

شاگرد: شما فرمودید که راویان را ذکر نکردند. مگر راویان را شما می‌گفتید همه‌شان قال الصادق.

استاد: غالباً. خورده ریزهای این شکلی. این به یک معنا چیزی هست که جزو چیز متن است. یعنی اگر آن اسم راوی نیاید معلوم نمی‌شود که در مورد کأنّ به کی دارد خطاب می‌کند. راوی صرف نیست. راوی هست که در متن هم دخالت دارد.

روایت دومش، روایتی هست که می‌گوید و فی کتاب الوقوف عن ابی جعفر محمد بن علی علیهم السلام أنّ بعض اصحابه کتب الیه ان فلانا ابتاع ضیعةً و جعلک فی الوقف الخمس.

ایشان می‌گوید این روایت در کافی و تهذیب و فقیه از طریق علی بن مهزیار نقل شده و علی بن مهزیار ابی جعفر که در کلامش هست مراد امام جواد علیه السلام هست. درست هم هست این مطلبی که علی بن مهزیار ابی جعفر که هست مراد امام جواد است.

دو نکته اینجا هست. اوّلاً آیا صاحب دعائم می‌دانسته طبقة علی بن مهزیار را؟ اینقدر آشنا بوده به طبقة علی بن مهزیار؟ روشن نیست که ایشان اینقدر آشنا باشد.

ثانیاً اصلاً منبعی که ایشان اخذ کرده آیا منبعی بوده که در آن علی بن مهزیار داشته یا نداشته؟ ممکن است آن منبعی که بوده به همین تعبیری که ان بعض اصحابه کتب الیه، خود ایشان علی بن مهزیار در سند که نیاورده، صاحب قاضی نغمان. می‌گوید عن ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام ان بعض اصحابه کتب الیه. ممکن است در منابعی که در اختیار او بوده اسم راوی حذف شده بوده به تعبیر إنّ بعض اصحاب ابی جعفر محمد بن علی کتب الیه، با این تعبیر آورده شده باشد. ایشان ابی جعفر محمد بن علی را تصور کرده که امام باقر علیه السلام هست با همین تعبیر آورده. ما هیچ دلیل نداریم که از همین منابع ما یا شبه منابع ما که تصریح شده راوی‌اش به علی بن مهزیار از او گرفته. علاوه بر اینکه عرض کردم اینکه ایشان طبقة علی بن مهزیار را تشخیص هم می‌داده خیلی روشن نیست.

روایت سوم، روایتی هست که عن حذیفة بن منصور نقل می‌کند. و فی کتاب المیراث عن حذیفة بن منصور قال ما تأخٌ لی و ترک ابنته فامرت اسماعیل بن جابر عن یسئل ابی الحسن علی صلوات الله عن ذلک فسئله فقال المال کله لابنته

این روایت در نسخة موجود دعائم الاسلام نیست و بنابراین نمی‌توانیم بگوییم که حتماً. این احتمال که در حاشیة دعائم الاسلام نوشته شده بوده و این حاشیة داخل متن شده احتمالش جدی در نسخ موجود نیست و یکی از مراجعه کنندگان دعائم الاسلام یک روایتی جایی دیده در حاشیه یادداشت کرده به تصور اینکه این قسمتی از متن هست که از متن ساقط شده نساخ بعدی در نسخه‌ای که حاجی نوری به آن نسخه دسترسی داشته داخل متن کرده باشد. بنابراین با توجه به اینکه در نسخة چاپی دعائم الاسلام نیست نمی‌توانیم این را بگوییم حتماً برای دعائم الاسلام است.

منهای آن بحث، یک بحث خارجی دیگری در این روایت هست، این است که.

البته آن خیلی به فرمایش حاجی نوری.

حاجی نوری اشاره کرده بودند که ایشان چون این کتاب را برای فاطمیه نوشته در ستار تقیه حق را ظاهر کرده. ابی الحسن علی که امام رضا است. خود همین هم نشانة این هست که این روایت را نباید در دعائم الاسلام وارد کرده باشد. اگر هم می‌خواست وارد کند با ابی الحسن علی نباید تعبیر می‌کرد باید یک جوری، اصلاً فرامز اسماعیل بن جابر یسأله، ضمیر به کار می‌برد، یک جور به کار می‌برد که مشخص نشود این روایت از امام رضا علیه السلام است. فاطمیه که به امام رضا معتقد نیستند که این را آورده باشد. خود همین هم دلیل بر این هست که این نباید در کتاب دعائم الاسلام قاضی نغمانی

شاگرد: قال ابی الحسن علی را شاید تقیة، طبقة راوی را که معلوم نیست بدانند

استاد: ابی الحسن علی مراد حضرت امیرالمؤمنین بودن خیلی مستبعد است. بگوییم مراد حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بودند آن خیلی خیلی مستبعد هست.

اگر ابی الحسن علی را بگوییم مراد امام رضا علیه السلام هست که همینجوری به نظر می‌رسد این خودش هم کاشف بر این است که این جزء کتاب نبوده در نسخة چاپی هم که نیست و داخلش شده.

منها این بحث‌هایی که این مربوط به سند کتاب هست یا نیست. خودش یک سری مشکلاتی این روایت درش وجود دارد. این روایت در هیچ جای دیگری نقل نشده. هیچ منبع موجود ما این روایت نقل نشده.

اسماعیل بن جابر که در این روایت از امام رضا علیه السلام سؤال کرده در هیچ جایی روایتش از امام رضا دیده نشده. بلکه اسماعیل بن جابر در یک جایی از امام باقر علیه السلام روایت کرده، در کافی جلد ۱، صفحة ۱۸۸، رقم ۱۳ اسماعیل بن جابر قال قلت لابی جعفر علیه السلام اعرض علیک دینی. شروع می‌کند ائمه را ذکر کردن از آن ذیلش هم مشخص هست که از امام باقر علیه السلام دینش را عرضه کرده.

فقط یک توهمی ممکن است بشود که این اسماعیل بن جابر امام رضا علیه السلام را درک کرده عبارتی در قرب الاسناد هست.

در قرب الاسناد، صفحة ۳۰۹ ایوب بن نوح عن صالح بن عبدالله عن اسماعیل بن جابر عن ابی الحسن اول علیه السلام دارد که حالا آن را شنبه در موردش بیشتر توضیح می‌دهم.

تعبیر ابی الحسن الاول در مورد کسی گفته می‌شود که آن می‌گفته زمان امام رضا را درک کرده باشد و این کأنّ ممکن است شخصی بگوید این نشانگر این است که اسماعیل بن جابر امام رضا علیه السلام را هم درک کرده باشد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

[پایان]